نکاتی درباره تاریخ طب اسلامی[1]

ابراهیم بن مراد[الف]

به کوشش: محمدهادی مؤذن جامی[ب] *

[الف] انجمن فرهنگنامه عربی جمهوری تونس

[ب] گروه طب اسلامی وطب سنتی، فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران

چکیده

علم طب اسلامی در دو مرحله، تأسیس و تألیف و ابتکار، قابل بررسی است. در مرحله تأسیس، بر پایه مصادر یونانی به ویژه طب جالینوسی پدید آمد. اما منحصر در سرمشق یونانی جالینوسی خود نماند و در همان مرحله تأسیس، از طریق گسترش گفتارها و مباحث علمی و افزودن عناصر جدید به علم طب؛ تألیف در موضوعاتی که جالینوس به آن نپرداخته یا درآن تعمق نکرده بود؛ تألیفاتی در نقد جالینوس و رد او و اخذ مطلب از نمونه‌های غیر یونانی مانند هند، از حوزه جالینوس خارج شد مرحله تألیف و ابتکار را که حداقل پنج قرن طول کشید (از آغاز قرن چهارم تا نیمه قرن نهم هجری/ قرن دهم تا پانزدهم میلادی)، می‌توان در تاریخ عمومی پزشکی، مرحله طب اسلامی به شمار آورد. در این مرحله طب اسلامی در مباحثی از قبیل جدایی طب از فلسفه، غلبه بخش عملی طب بر بخش نظری، پیش افتادن تجربه و آزمون بر قیاس و استدلال عقلی صرف، برتری یافتن مشاهدات علمی بالینی بر فرضیات قیاسی از نگاه جالینوسی خارج شد. بر این اساس طب اسلامی از فلسفه مستقل شد و تنها به مباحث طبی پرداخت و اطبا به گسترش فروع طبی و تخصصی کردن آنها پرداختند و به تصحیح اشتباهات گذشتگان و افزودن مطالب جدید و فراوان قادر شدند.

واژگان کلیدی: تاریخ طب، طب اسلامی

۱. مقدمه

علم طب اسلامی در دو دوران تاسیس و تالیف و ابتکار قابل بررسی است. در مرحله تاسیس توسط دانش آموختگان جندی شاپور و در نیمه نخست قرن سوم هجری/نهم میلادی بستر ظهور طب اسلامی فراهم شد و عوامل متعددی درآن نقش داشت که چند عامل مهم آن عبارتند از: پذیرش غیراعراب توسط بنی عباس ونزدیک شدن آنها با خارجیان؛ فراخوانی پزشکان ایرانی از جندی شاپور و تعیین آنها بعنوان پزشک؛ تاسیس "بیت الحکمه" در بغداد توسط مامون درسال ۲۱۵ ه/۸۳۰ م و الحاق کتابخانه و رصدخانه به آن و نهضت ترجمه. طب اسلامی در مرحله تاسیس بر پایه مصادر یونانی بویژه طب جالینوسی پدید آمد اما منحصر در سرمشق یونانی جالینوسی خود نماند و در همان مرحله تاسیس از طریق گسترش گفتارها و مباحث علمی و افرودن عناصر جدید به علم طب؛ تالیف در موضوعاتی که جالینوس به آن نپرداخته یا درآن تعمق نکرده بود، تالیفاتی در نقد جالینوس و رد بر او و اخذ مطلب از نمونه های غیر یونانی مانند هند ازهیمنه جالینوس خارج گشت. مرحله تالیف و ابتکار که حداقل پنج قرن طول کشید

* فرد مسوول مکاتبات

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

(از آغاز قرن چهارم تا نیمه قرن نهم ه/ قرن دهم تا پانزدهم م) را می توان در تاریخ عمومی پزشکی مرحله طب اسلامی به شمارآورد. و نمونه و سرمشقی که دراین مرحله برتری یافت نمونه طب اسلامی با مقولات و مفاهیم و مصطلحات و مبادی وقوانین خود بود. طب اسلامی در مرحله تالیف و ابتکار از نگاه و تصور جالینوسی که در مرحله تاسیس غلبه داشت خارج شد. مهمترین خروج در موضوع مبادی عمومی عبارت بودند از جدایی طب از فلسفه، غلبه بخش عملی طب بر بخش نظری، پیش افتادن تجربه وآزمون بر قیاس و استدلال عقلی صرف، برتری یافتن مشاهدات علمی بالینی بر فرضیات قیاسی. بر این اساس مباحث طبی ای که پیوندی محکم با حس و تجربه داشت شکوفا شد و خود ماده و محتوای علم دگرگون گشت. در مرحله تالیف وابتکار، طب اسلامی از فلسفه مستقل شد و تنها به مباحث طبی پرداخت و اطبا به گسترش فروع طبی و تخصصی کردن آنها با تالیف و ممارست پرداختند. دراین مرحله از هیمنه قیاس و استدلال عقلی صرف کاسته شد و تجربه و آزمون و مشاهدات علمی و ملاحظات بالینی رونق گرفت و این امر آنها را به گسترش آرای پیشینیان و تصحیح اشتباهات ایشان و افزودن مطالب جدید و فراوان قادرساخت.

۲. اسلام و طب

هیچیک از علوم عقلی به میزانی که طب از اهتمام مسلمانان بهره برده استفاده نکرده‌است. مسلمانان چنان رفعت شأنی به طب داده‌اند که آن را "فقه" دانسته‌اند. فقه بدن در کنار فقه دین، و این منزلت چنان افزایش یافته که آن را به ضرورتی مطلق برای انسان تبدیل کرده است؛ به‌ویژه که شریعت نیز به افاده از آن تشویق فرموده و مباینتی با آن ندارد. رسول خدا (ص) به رفتن نزد طبیب امر می‌فرمود[۳] و احادیثی در این زمینه از ایشان دال بر اجازه طبابت نقل شده است: مانند "ما أنزَلَ اللّٰه من داءٍ إلاّ أنزلَ لَه شفاءً"[۴]، و نیز "أنزَلَ الدواءَ الذی أنزلَ الدّاءَ"[۵]، خود حضرت نیز با طبیب معاصَرخویش، الحارث بن کلدهٔ الثقفی (در گذشته ۱۳ ه / ۶۳۴ م) رابطه داشته است[۶]. از ایشان احادیثی در مورد بیماری و درمان، در کتابهای موسوم به "الطبّ النبوی" برجای مانده است. طب نبوی وحی نیست زیرا پیامبر (ص) برای تعلیم شریعت مبعوث شده است و نه امور عادی چون طب[۷]، و شریعت، علمی مشتمل بر مبادی و قوانین نظری و عملی نیست بلکه رهنمودهایی تجربی است که از پیامبر(ص) به ما رسیده است، برای همین نمی‌توان از اصطلاح "طب اسلامی" به مفهوم علمی طب برای قرن اول هجری استفاده کرد.

۳. حرکت آغازین یا مرحله تأسیس

هنگام ظهور اسلام در اوایل قرن هفتم میلادی، دو مرکز طبی وجود داشت: نخست، مدرسه اسکندریه مصر و دوم، مدرسه جندی‌شاپور ایران. در طول دوران خلفای راشدین و بنی امیه، به "طب غیرعربی" توجه و اهتمامی نشد و بی‌تردید تعصب عربی بنی امیه و راندن غیر اعراب، دو عامل اصلی کمی توجه و ضعف اهتمام به علم طب بود. از نتایج این ضعف اهتمام، حضور نداشتن طبیبان غیر عرب در دربار خلفا و بی‌توجهی آنان به ترجمه تالیفات طبی به عربی بود؛ مانند کاری که بنی عباس بعدها انجام دادند. گرچه این امر، مانع ظهور برخی اطبا در عصر آن‌ها و ترجمه یکی از کتابهای مهم طب اسکندرانی و انتشار مبادی طبی "جدید" بین مردم نشد. طبیبانی که آن‌ها را می‌شناسیم سه نفرند؛ دو نفر در عراق همراه حجاج بن یوسف الثقفی، به نام‌های تیاذوق (مت. حدود ۹۰ ق / ۷۰۹ م)، که شاگردانی داشت که دولت عباسی را درک کردند و دومی تَاوذْون، که برای فرزندش مجموعه‌ای بزرگ در طب نوشت و این دو مسیحی بودند[۸]؛ سومی که مشهورترین آنها است ماسرجُویه (ماسرجِیس) یهودی سرْیانی بصْری است که در قرن اول هجری زندگی می‌کرد[۹] و کتابهایی در طب نوشته است[۱۰]. ماسرجُویه کتاب "الکناش"را در طب، از سریانی به عربی برگرداند. کناش کتابی است که طبیب اسکندرانی کشیش اهرن/أهرن القس[۱۱] که معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به یونانی نوشته و ماسُرجویه در دوران حکومت مروان بن الحکم (۶۴ ق ـ / ۶۸۴ م ـ ۶۵ ق / ۶۸۵ م)، به عربی برگردانده است. این کتاب سی مقاله داشته و ماسرجویه دو مقاله نیز به آن افزوده است.

از نظر انتشار و ترویج مبادی طبی "جدید" بین مردم، به

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

دو نکته اشاره بایستی اشاره شود: نخست از شعر حکم بن عبدل که در نیمه دوم قرن اول هجری و آغاز قرن دوم می‌زیست و جاحظ که در کتاب الحیوان دو قصیده هجائی در مورد والی خراج کوفهٔ، محمد بن حسان بن سعد، در أیام والی بصره، عبد الملک بن بشر بن مروان (سال ۱۰۲ ق /۷۲۰ ـ ۷۲۱ م)، نقل کرده است. نکته اول، یاد کرد ابن عبْدل از کشیش اهرْن است :

لا تدنِ فاک من الأمیر، ونَحِهِ
حتی یُداوِیُ مُا بأنفک أهَرْنْ[۱۲]

اشاره به "مداوای أهرْن" نشانه شهرت کتاب "الکُنّاش" و شناخت ابن عبدل در عراق و شام است که خود در آنجا می‌زیسته است. نکته دوم، ظهور مفهوم "توصیف طبی" است که ابن عبدل در قصیده بلند دالیه[۱۳] خود آورده است. در این قصیده او والی خراج را نصیحت می‌کند که از داروی سودمندی برای بدبویی دهان استفاده کند. این دارو مشتکل از عقاقیر طبی چون آنغوره یا صمغ انجدان (حلتیت) و تره فرنگی (کُرّاث) و پیاز و تخم کشوت (بزر الفقد) بوده و نحوه ترکیب و استفاده از آنها ذکر شده است. این مفاهیم طبی نمی‌تواند مفاهیمی قدیمی باشد بلکه مفاهیم جدیدی است که از طریق ترجمه کناش أهرْن القس منتقل شده و تالیفات ماسرجُویه تاثیر بسزایی در انتشار و ترویج آنها داشته است.

گرچه موارد سه گانه‌ای که ذکر شد، دلالتی بر اینکه طب آن دوران به مرتبه "علم" بین مسلمانان رسیده، ندارد. این امر در نیمه نخست قرن سوم هجری قمری/ نهم میلادی محقق شد و عوامل متعددی درآن نقش داشت که پنج عامل برجسته آن عبارتند از:

الف. پذیرش غیر اعراب توسط بنی عباس و نزدیک شدن آنها با خارجیان. زیرا تعصب عربی آنها مانند بنی امیه نبود و در برپایی دولت، از غیر اعراب (به ویژه ایرانیان) کمک گرفته شد و در حکومت، آنها را تا حد وزارت با خود شریک ساختند و در این کار، مرادشان تشبه به ایرانیان در زمامداری و اخذ برخی عادات آنها در نظام حکومتی و سلوک با اطبا بود[۱۴].

ب. فراخوانی پزشکان ایرانی از جندی‌شاپور و تعیین آنها به عنوان پزشک دربار. نمونه آن، خاندان بختیشوع است که در قرن دوم ه/هشتم م می‌زیسته‌اند. برای نمونه: جورجیس بن بختیشوع (مت. ۱۵۲ ق / ۷۶۹ م) رئیس الأطباء جندی‌شاپور، که أبو جعفر منصور[۱۵] (در سال ۱۴۸ ق / ۷۶۵ م) او را فراخواند و به خدمت گرفت. بختیشوع بن جورجیس (مت ۱۸۵ ق/ ۸۰۱ م) که جانشین پدر در جندی‌شاپور شد و مهدی عباسی او را فراخواند که طولی نکشید و سپس در زمان هارون الرشید (سال ۱۷۱ ق /۷۸۷ م) به خدمت گرفته شد و تا پایان عمر مشغول خدمت بود[۱۶]. جبرائیل بن بختیشوع بن جورجیس (مت. ۲۱۳ ق / ۸۲۸ م) در سال ۱۷۵ ق/۷۹۱ م برای خدمت به جعفر برمکی احضار شد سپس طبیب هارون و پس از وی امین و بعدها مامون گشت.

ج. تاسیس "بیت الحکمه" در بغداد توسط مامون در سال ۲۱۵ ق/۸۳۰ م و الحاق کتابخانه و رصدخانه به آن و گردآوری کتابهای یونانی از مکانهای گوناگون اعم از اسلامی و بلاد روم، به ویژه آسیای صغیر که گاه نمایندگانی از دانشمندان همراه این کتابها اعزام می‌شدند[۱۷].

د. نهضت ترجمه که از اوائل قرن سوم هجری به ویژه در بیت الحکمه آغاز شد، گرچه در همه رشته‌های علمی جاری بود اما در طب جایگاه برجسته‌ای داشت. دو عامل موجب شکوفایی نهضت ترجمه شد: نخست طرحی از جانب حکومت که خلیفه مامون، نماینده آن بود و آن را تشویق می‌کرد و اموال بسیار صرف آن کرد. دوم نقش طبقه خواص در این نهضت، زیرا کار حکومت موجب تشویق برخی برای تهیه کتابهای بیگانه از سرزمینهای روم و صرف مال برای ترجمه آنها شد. از مشهورترین آن‌ها، خاندان بنی شاکر منجم هستند که برای گروهی از مترجمان مانند حنین بن إسحاق و حبیش بن الحسن و ثابت بن قرّهٔ و جز آنها جیره و مواجب تعیین کرده ماهیانه ۵۰۰ دینار صرف ترجمه و کتابت می‌کردند[۱۸].

در نیمه نخست قرن سوم، طب بصورت علمی درآمد که عناصرش کامل و محاسنش آشکار شد. نخستین تالیفاتی که به عربی نوشته شد، بر تکمیل این عناصر دلالت دارند؛ مانند تالیفات یوحنا بن ماسویه (مت. ۲۴۳ ق / ۸۵۷ م) و علی بن

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

ربن الطبری (مت. پس از ۲۴۰ ق /۸۵۵ م) و حُنَیْن بن إسْحاق (مت. ۲۶۰ ق/۸۷۳ م). اگر در این تالیفات و منابع آن‌ها دقت شود، ملاحظه می گردد که بقراط و جالینوس، علی رغم اختلاف نظرها، اثری قابل توجه بر این تالیفات دارند. پایه طب نزد این دو، تجربه و قیاس است. ولی تجربه نزد بقراط، بیشتر از قیاس[۱۹]، و قیاس نزد جالینوس، بیشتر از تجربه، ارزش دارد. به همین دلیل طب بقراطی طبی خالص است و از بیماری‌ها و اسباب و علامتها و انواع و علاج آنها و بهداشت خارج نمی شود. در تالیفات بقراط، غلبه یادداشتها و ملاحظات بالینی بر سخن از بیماری یا احوال بیماران مشهود است. بر اساس این ملاحظات، استنتاجهای علمی دقیقی برای تشخیص بیماری و درمان آن انجام می شود. علم نجوم هم برای شناخت زمانها و دگرگونی فصول سال و تاثیر آنها در بیماری به کار می رود و این روش همانطور که می‌بینید به تجربه و آزمون نزدیکتر است تا به قیاس و استدلال عقلی.

اما جالینوس، طب را بخشی از فلسفه می‌بیند و طبیب فاضل را فیلسوف می‌داند، برای همین در طب به قیاس دست می‌یازد؛ همان قیاسی که ارسطو قواعد آن را وضع کرده است. جالینوس در بخشهای بسیاری از کتابهایش[۲۰]، گرایش خود به قیاس در طب و مقدم داشتن آن بر تجربه را بیان می‌کند. چون تجربه از چیزهایی است که بی‌تردید مورد نیاز طبیب است اما تطبیق آن در همه مردم ممکن نیست. برای همین بر طبیب واجب است که به اصول قیاس آشنا باشد و قلیل را بر کثیر حمل کند و با جزئی بر کلی استدلال کند؛ به این اعتبار که صحت متواتر از ظواهر و علامتهای کلی بر صحت قلیل هم دلالت می‌کند. برای همین استفاده از فرضی را که اثباتش نه به استقرا و آزمون بلکه به قیاس و استدلال عقلی است، جایز می‌داند. با این روش جالینوس طب را علمی تابع فلسفه قرار می‌دهد و طبیب در نظر او فیلسوف است.

در مرحله تاسیس، روش جالینوس چیره‌تر و دارای اثری ژرفتر بود. این امر به عوامل و دلایلی برمی‌گردد که برخی صرفاً علمی و برخی دیگر تاریخی است. مهم‌ترین این عوامل و دلایل علمی عبارت بودند از: الف. منزلت جالینوس در تاریخ طب قدیم. منزلتی که به گفته منسوب به اسکندر افرودیسی که معاصر جالینوس در قرن دوم میلادی و اهتمام او به فلسفه را عیب می‌دانست ،مؤید آن است: در جهان کسی نیست که وام‌دار جالینوس نباشد[۲۱]؛ ب. تنظیم علم طب به‌دست جالینوس. تنظیم و ترتیب اقسام و فروع طب و اهتمام او به موضوعات مختلف طبی و تالیفات او در این زمینه‌ها، شاهد برجستگی و فضل او است؛ ج. پیوند طب به فلسفه، که این امر اطبای قدیم را به طمع انداخت تا مانند فلاسفه، حکیم شمرده شوند[۲۲].

اما مهم‌ترین دلایل موضوعی دو چیزند: الف. تأخّر زمانی جالینوس نسبت به اطبای یونان، به ویژه بقراط که در قرن چهارم پیش از میلاد می‌زیست. این امر موجب امکان استفاده او از کارهای پیشینیان و افزودن بر آن کارها گشت. به همین دلیل شهرت او در زمان حیاتش از مرزهای یونان درگذشت و تاثیر این شهرت، عامل قوی‌تر شدن او در طب و مباحث نظری و تطبیقی بود. ب. نظریات و روش‌های او بر مدرسه اسکندریه مصر و سپس جندی‌شاپور تاثیر گذار بود که اولی در سه قرن پیش از اسلام و سه قرن بعد از ظهور اسلام فعال بود و جندی‌شاپور که در قرن ششم میلادی تاسیس شد. این دو مدرسه تاثیری ژرف بر مباحث طبی اسلامی داشته‌اند زیرا پزشکان بزرگ و مترجمان متون طبی در قرن دوم و سوم هجری قمری از دانش آموختگان جندی‌شاپور بودند و این‌ها هم بر همان روشی که علمای اسکندرانی و استادان طب مقرر کرده بودند تعلیم دیدند؛ یعنی روش جالینوسی محض بر پایه تالیفات او.

منابع عربی[۲۳]، مواد درسی طب در مدرسه اسکندریه را تشکیل می داد و روش حاکم در آن بر پایه ۲۴ کتاب به شرح زیر بود: چهار کتاب از ارسطو (بخشهایی از کتاب منطق شامل مقولات، عبارت، قیاس و برهان) و چهار کتاب از بقراط (کتاب الفصول، تقدمة المعرفة، الأمراض الحاده وکتاب الأهویه والبلدان والمیاه). این هشت کتاب به عنوان پیش نیاز تعلیم طب، مطرح بود و ۱۶ کتاب دیگر همگی از جالینوس بود که در عرف فرهنگ عرب به جوامع الاسکندرانیین مشهورند. تدریس کتابهای جالینوس در هفت مرتبه و هر مرتبه مشتمل بر

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

یک کتاب یا بیشتر بود که مراتب توزیع کتابها چنین بود:الف. چهار کتاب مرتبه نخست، به نامهای فرق الطب، الصناعة الصغیرة، النبض الصغیر و کتاب إلی أغلوقن؛ ب. چهار کتاب در مرتبه دوم، به نامهای الاستقصّات، المزاج، القوی الطبیعیة والتشریح الصغیر؛ ج. یک کتاب در مرتبه سوم، به نام العلل و الأعراض؛ د. دو کتاب در مرتبه چهارم، به نام تعرّف الأعضاء الباطنة والنبض الکبیر؛ ه. سه کتاب در مرتبه پنجم، به نامهای الحمّیات، البحران وأیّام البحران، و. یک کتاب در مرتبه ششم، به نام حیلة البرء؛ ز. یک کتاب در مرتبه هفتم، به نام تدبیر الأصحّاء. بر اساس کتابهای مذکور، در هر مرتبه، نوعی آموزش پلکانی و گام به گام مشهود است. مرتبه نخست، مدخلی عمومی برای طب بود که مقدمه‌ای عمومی یا تمهیدی نظری بر هر دو بخش طب نظری و عملی است. مرتبه دوم، در مورد امور طبیعی چون استقصات و قوا و اعضا و مزاج و اخلاط و عوامل تغییر و استحاله در بدن بود. مرتبه سوم، در مورد بیماریها به ویژه علل و اسباب و معرفت آن از طریق قیاس بود. مرتبه چهارم، در مورد علامتهای بیماری یا نشانه شناسی در اعضای باطنی و چگونگی شناخت آنها به ویژه از راه نبض بود. مرتبه پنجم، در مورد تب شناسی و انواع و اشکال آنها و زمان تب‌های مختلف و پرهیز از آن بود. مرتبه ششم، در مورد قوانین معالجه /درمانگری بود. این چهار مرتبه (سوم تا ششم) همگی در مورد بیماریها از نظر اسباب و علامتها و تشخیص و درمان بود و درمان از بخش طب عملی بود اما قوانین درمانگری برپایه قیاس استوار بود. مرتبه هفتم، به بهداشت/ حفظ‌الصحه می‌پرداخت.

در مرحله تاسیس طب اسلامی از روش اسکندرانی در تدریس طب پیروی شد و ما تاثیر آشکار آن را مثلا در کتاب "المسائل فی الطبّ للمتعلّمین" حنین بن إسحاق می‌بینیم که بدلیل روش تعلیم خاص این کتاب، اهمیت و مقام برجسته‌ای در تدریس طب، پس از مرحلهٔ تاسیس دارد. کتاب هفت مقاله دارد(که در متن منتشر شده فصل نامیده می‌شود) فصل نخست، در کلیات طب که طب را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند و بخش نظری را نیز به سه بخش، نظر در امور طبیعی، نظر در اسباب و نظر در دلائل و علامات تقسیم می‌کند. حنین در فصل نخست به تحلیل امور طبیعی اکتفا می‌کند. فصل دوم، فی علم الأمراض؛ فصل سوم، فی الأسباب؛ فصل چهارم، فی الدلائل والعلامات؛ فصل پنجم، فی علم العلاج؛ فصل ششم، فی الأدویة المفردة والأدویة المرکبة؛ یعنی وسایل حفظ سلامتی و فصل هفتم، فی النبض است که مسائل این فصل در حقیقت به دلائل و علامات برمی‌گردد و به نظر می‌رسد نوشته حنین نباشد و توسط حبیش بن الحسن الأعسم بر کتاب افزوده شده باشد.

تاثیر نگاه و شیوه جالینوسی علمای اسکندرانی، منحصر به مرحله تاسیس طب اسلامی نبود و شامل تالیفات نیز می‌شد. دلیل ما برای این تاثیر، دو کتاب مهم است: کتاب فردوس الحکمة فی الطبّ از علی بن ربّن طبری که تالیف آن درسال ۲۳۵ ق / ۸۵۰ م پایان یافته و کتاب المنصوری فی الطبّ از محمد بن زکریای رازی (مت ۳۱۳ ق / ۹۲۵ م) که آن را در آخر قرن سوم نوشته و به امیر منصور بن إسحاق بن أحمد بن أسد، حاکم ری در سالهای ۲۹۰ ق / ۹۰۲ م تا ۲۹۶ ق / ۹۰۸ م هدیه کرده است. فردوس‌الحکمه مشابه تبویب اسکندرانی به هفت نوع تقسیم شده است و ابن ربن طبری تقسیمات جزئی دیگری نیز انجام داده است؛ یعنی هر نوع را به مقالات و هر مقاله را به ابوابی تقسیم کرده است. نوع نخست، مشتمل بر مقدمات عمومی است که به فلسفه و علم طبیعی نزدیک‌تر است. در این بخش او با بحث از هیولی – ماده اولی – آغاز می‌کند و سخن را با تکوین حیوان به پایان می‌برد. نوع دوم، در مورد امور طبیعی و قوا و مزاجها و عوامل تغییر و استحاله در بدن انسان است. نوع سوم، در مورد تغذیه و اغذیه از نظر اندازه و انواع و قوام آن است. نوع چهارم، در مورد بیماریهای اعضای ظاهری و باطنی و معالجه آنها است. نوع پنجم، در مورد خواص اشیا و مقدمه‌ای است برای بحث از موالید طبیعی متخذه در ادویه؛ نوع ششم، در ادویه مفرده و مرکبه و سموم و تریاق‌های مناسب آنها است. نوع هفتم، در مورد بهداشت عمومی و چاره‌جویی مناسب برحسب سرزمینها و فصول است و این انواع هفتگانه به راحتی قابل تطبیق با مراتب

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

هفتگانه طب اسکندرانی است.

رازی در کتاب المنصوری، از تقسیم به هفت خارج شده و کتابش را به ده مقاله تقسیم کرده است. اما مقالات دهگانه او بسیاری از عناصر مراتب هفتگانه اسکندرانی جالینوسی را نگهداشته است. دو مقاله اول در طب نظری است که اولی را مولف، "المدخَل فی الطبّ" نامیده است. مقاله نخست در مورد اعضای باطنی و مقاله دوم در مورد مزاج است و هشت مقاله دیگر در طب عملی است. بخشی را می‌توان با مراتب هفتگانه تطبیق داد و بخشی خارج از آن است. مقالات مندرج در نگاه جالینوسی عبارتند از: مقاله سوم که موضوعش قوی الأغذیهٔ والأدویهٔ، در مورد قوانین معالجه است و مقاله چهارم که موضوعش بهداشت و حفظ الصحّهٔ است و مقاله نهم که موضوعش بیماریها از سر تا پا است و مقاله دهم که موضوعش انواع تب است. مقالات پنجم تا هشتم افزوده‌هایی دارد که در قسمت‌های بعد به آنها خواهیم پرداخت.

بنابراین طب اسلامی در مرحله تاسیس، بر پایه منابع یونانی به ویژه طب جالینوسی پدید آمد. روش جالینوسی هم بر مبادی علم، هنگام پیوند طب به فلسفه و هم بر ماده و محتوای علم، هنگام تقسیم طب به دو جزء نظری و عملی و اخذ همه عناصر این دو بخش از کتابهای جالینوس و هم در روش تدریس علم که روش اسکندرانی از آن برخاسته بود، اثر گذاشت. همه اینها دلیل بر نقص در تاسیس یا عیب در آن نیست. چون که هر علمی به هنگام تاسیس مصادری دارد که از آن برخاسته و بر آن تکیه می‌کند. و چون مؤسسان طب اسلامی، جندی‌شاپوری و متاثر از طب یونانی به ویژه جالینوس بودند، بدیهی است که طب یونانی به ویژه طب جالینوسی، نمونه و سرمشقی گردد که طب اسلامی دنباله‌رو آن شود.

طب اسلامی، منحصر به سرمشق یونانی جالینوسی خود نماند و در همان مرحله تاسیس، از آن خارج شد. یادآوری چهار مورد برای مخالفت طب اسلامی با سرمشق جالینوسی خود ،کفایت می‌کند:

الف. گسترش گفتارها و مباحث علمی در مراتب هفتگانه و افزودن عناصر جدید به آنها. در این مورد به چهار مقاله از کتاب المنصوری رازی اشاره می‌کنیم که از این مراتب خارج شده است. مقاله پنجم، در مورد زینت است و مسائل آن؛ مانند مو و آنچه مناسب آن و یا مضر به آن است، رنگ پوست و چیزهایی که آن را تغییر می‌دهد، افتادن دندانها و بوی دهان و نظافت دندانها و محافظت آنها از افتادن، چاقی و آنچه آن را کاهش می‌دهد. مقاله ششم ،"تدبیر المسافرین" یا رژیم طبی غذایی مناسب مسافران در سفر است و مسائل آن پرهیز از گرما و سموم، رژیم مناسب سفر در سرما و برف و درمان سرما زدگی، درمان خستگی و کوفتگی، دفع ضرر اختلاف آبها و بدآبی، رژیم مناسب دریانوردی است. مقاله هفتم، پیرامون اصلاح اعضا (جبر الأعضاء) و شکسته‌بندی است و به اعمال یداوی به ویژه جراحتها و زخمها و شکستگی‌ها می‌پردازد. مقاله هشتم، به سموم و معالجه آن می‌پردازد.

ب. تالیف در موضوعاتی که جالینوس به آن نپرداخته یا در آن تعمق نکرده است مانند: تالیف کتاب یوحنا بن ماسویه در مورد جذام که بی پیشینه است[۲۵]؛ تالیف کتاب حنین بن إسحاق در مورد رژیم غذایی برای سلامتی[۲۶]؛ تألیف کتاب إسحاق بن عمران (مت ۲۷۹ ق / ۸۹۲ م) در مورد مالیخولیا[۲۷]؛ و تألیف کتابهای رازی در مورد آبله و سرخک و نیز قولنج[۲۸].

ج. تالیفاتی در نقد جالینوس و رد او. رازی کتابی در این مورد دارد به نام "الشکوک علی جالینوس[۲۹]". بی شک اقدام به این تالیف، در حد خود، نوعی جرأت و جسارت علمی در زمانی است که غلبه با طب جالینوسی بوده است.

د. اخذ مطلب از نمونه‌ای بجز نمونه و سرمشق یونانی. مسلمانان اکتفای به طب یونانی نکردند بلکه از طب هندی مطالب مورد نیاز را فراگرفتند و با مقایسه اختلاف این دو، کوشیدند که محاسن طبی این دو را جمع کنند. دو گواه برای این که از طب یونانی در مرحله تاسیس استفاده شده سراغ داریم: نخست، وجود دو طبیب هندی در کاخ هارون الرشید به نام‌های صالح بن بهله و منکه هندی. صالح بن بهله را در طب هندی نظیر جبرئیل بن بختیشوع در علم طب یونانی دانسته‌اند[۳۰]. منکه هندی را رشید برای معالجه به بغداد فراخواند[۳۱] و او کتابهایی را از هندی به عربی برگردانده

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

است[۳۲]. گواه دوم، تکیه علی‌ابن ربن در فردوس‌الحکمه بر طب هندی است. او در نوع هفتم یادآور می‌شود که طب، منحصر به آنچه از یونانیان منتقل شده نیست بلکه روشی دیگر در طب هست و آن طب هندی است که باب سی و ششم از مقاله چهارم از نوع هفتم را به آن اختصاص داده است[۳۳].

۴. مرحله تالیف و ابتکار

این مرحله را که حداقل پنج قرن طول کشید (از آغاز قرن چهارم تا نیمه قرن نهم هجری قمری/ قرن دهم تا پانزدهم میلادی)، می‌توان در تاریخ عمومی پزشکی "مرحله طب اسلامی" به‌شمار آورد. و نمونه و سرمشقی که در این مرحله برتری یافت، نمونه طب اسلامی با مقولات و مفاهیم و مصطلحات و مبادی و قوانین خود بود. در بخش‌های بعد به خصائص این مرحله در دو بخش عمومی، ماده و محتوای علم می‌پردازیم.

۴-۱. مبادی عمومی

در این مرحله، حداقل در قرنهای چهارم و پنجم به ویژه در مشرق، پیوند طب و فلسفه ادامه می‌یابد و تقسیم طب به کلیات و جزئیات ادامه دارد. ابن هندو (مت ۴۲۰ ق / ۱۰۲۹ م) در "مفتاح الطبّ" بر این پیوند در بیش از یک موضع تاکید کرده است، از جمله می‌نویسد: "إن جالینوس لتعظیمه أمر الطبّ، جعل الطبیب فیلسوفا...إن الفلسفة عامّة محتویة علی الطبّ و غیر الطبّ، و هی التی تسمّی صناعة الصناعات، کما یقال أمیر الأمراء و قاضی القضاة إذ کان الطبّ نظریّا و عملیّا والنظری یبحث عنه الفیلسوف من حیث هو باحث عن حقائق جمیع الموجودات؛ والعملی یبحث عنه من حیث هو باحث عن جمیع الخیرات"[۳۴]؛ و یا می‌نویسد: "ولما کان الطبّ یشارک الفلسفة حتی أنه جزء من أجزائها، و یستعمل صناعة المنطق التی هی آلة له ولکل علم، وکانت فیه عبارات اختصّ الأطبّاء بوضعها والتواطؤ علیها، کنّا جدراءَ أن نودع کتابنا هذا شیئًا صالحًا مّما یفتقر الطبیب إلی معرفته من ألفاظ المنطقیین والفلاسفة"[۳۵]. این نگاه از هر دو بخش نظری و عملی طب، مباحثی فلسفی می‌سازد و بخش عملی فرقی با بخش نظری در "علم" بودن بر پایه نظر و استدلال عقلی یعنی قیاس برهانی ندارد. ابن سینا نیز در مقدمه کتاب قانون بر این نگاه تاکید می‌کند و می‌نویسد: "إذا قیل إن من الطبّ ما هو نظری و منه ما هو عملی فلا یجب أن یُظن أن مُرادُهم فیه هو أنّ أحد قسمی الطبّ هو تعلّمْ العِلْم والقسمُ الآخر هو المباشرة للعُملِ کما یذهب إلیّه و هم کثیر من الباحثین عن هذا الموضع. بل یحق علیّک أن تعلم أن المراد من ذلک شیء آخر، و هو أنه لیس واحد من قسمی الطبّ إلاّ علمًا، لکنّ أحدهما علم أصول الطبّ والآخر علم کیفیّة مباشرته. ثم یخصّ الأوّل منهما باسم العلْم أو باسم النظر ویخصّ الآخر باسم العمل. فنعنی بالنظر منه ما یکون التعلیم فیه مفید الاعتقاد فقط من غیر أن یتعرّض لبیان کیفیّة عمل؛ و نعنی بالعمل منه لا العمل بالفعل ولا مزاولة الحرکات البدنیة بل القسم من علم الطبّ الذی یفید التعلیم فیه رأیًا. ذلک الرأی متعلّق ببیان کیفیّة عمل. فإذا علمت هذین القسمیّن فقد حصل لک علم عِلْمیّ و علم عملیّ وإن لم تَعَمل قط"[۳۶]. این نگاه، همانطور که ملاحظه می‌کنید، در امتداد روش جالینوسی و پذیرش آن است و پیوند آن به جالینوس، دلالت بر آن دارد که طب مبنی بر آن نیز در کلیات و جزئیات و در نظری و عملی آن، قائم به قیاس و استدلال برهانی است و آزمون و تجربه در آن اثر زیادی ندارد. بر اساس این نگاه، تالیفات طبی فراوانی نوشته شده و مهم‌ترین و مشهورترین آنها قطعاً کتاب قانون ابن سینا است. قانون به پنج کتاب تقسیم می‌شود و مؤلف آن به کلیات و جزئیات طب، آن گونه که در فرهنگ طبی اسلامی در مرحله تاسیس وجود داشته (اعم از نمونه یونانی و بخصوص جالینوسی و نیز آنچه مؤلفانی مانند ابن ماسویه و اسحاق بن عمران و رازی بر آن افزوده‌اند)،احاطه دارد. کتاب نخست در امور کلی است و مؤلف در آن، حدود طب را معین کرده و ارکان و مزاجها و اخلاط و اعضا و تشریح آن را بیان داشته است و اجمالا از بیماریها و عوامل و علامات آنها سخن گفته و سپس به انواع درمان بر حسب امراض کلی پرداخته است. کتاب دوم، در ادویه مفرده است. بحث این کتاب، بخشی از طب نظری به شمار می‌آید زیرا به دو مساله بزرگ پرداخته است. نخست، قوانین طبیعی ضروری در موضوع ادویه مستعمله در علم طب. دوم، آشنایی با قوای

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

ادویه جزئی. سه کتاب دیگر در طب عملی است. کتاب سوم، به بیماریهای مرتبط با اعضای انسان از سر تا به پا، اعم از ظاهری و باطنی و کتاب چهارم، به بیماریهایی که هنگام وقوع به یک عضو مختص نیست و نیز به موضوع زینت می‌پردازند. کتاب پنجم در ترکیب ادویه یعنی ادویه مرکبه است. بنابراین، سه کتاب اخیر در مورد بیماریها و درمان آنها است.

به طور خلاصه، ابن سینا در کتاب قانون، طبیبی که ظواهر را استقرا کند و آنها را بیازماید و نتایج استقرا و آزمون را بر حسب تجربه و مشاهده علمی به بحث گذارد نیست، بلکه فلیسوفی است که به ظواهر با برهان‌های عقلی-قیاسی استدلال می‌کند و برای حس، یعنی مشاهده صرف، جز برای شناخت اعضا و منافع آن، فرصت و ارزشی قائل نیست و تشریح، یاور این شناخت حسی است.

برای همین، طب در نظر او جزئی از فلسفه است و اطبایی که معتقدند سخن آنها از مسائل طب نظری، بخشی از علم طب است را تخطئه می‌کند: "وإذا شرع بعض المتطبّبین وأخذ یتکلم فی إثبات العناصر والمزاج و ما یتلو ذلک مما هو موضوع العلم الطبیعی فإنه یغلط من حیث یورد فی صناعة الطبّ ما لیس من صناعة الطبّ و یغلط من حیث یظن أنه قد یبیّن شیئا ولا یکون قد بیّنه البتة، فالذی یجب أن یتصوّره الطبیب بالماهیة ویتَقَلَّدَ ما کان منه غیر بیّن الوجوه بالهَلیّة[37] هو هذه الجملة: الأرکان أنّها هل هی و کم هی؟ والمزاجات أنها هلْ هی و ما هی و کم هی؟ والأخلاَط أیضا هل هی و ما هی و کم هی ؟ والقوی هل هی و کَم هی؟ والأروَاح هل هی و کم هی و أین هی؟ و أنّ لکل تغیّر حال و ثباته سبَبا؛ و أن الأسباب کم هی؟ و أمّا الأعضاء و منافعها فیجب أن یصادفها بالحسّ والتشریح. والذی یجب أن یتصوّرَه و یبرهن علیه الأمراض و أسبابها الجزئیة و علاماتها، و أنه کیف یزال المرضُ و تحفظ الصحّةُ؛ فإنه یلزمه أن یعطی البرهان علی ما کان من هذا خَفِیَّ الوجود بتفْصیله و تقدیره و توقیته. و جالینوس إذا حاول إقامة البرهان علی القسم الأوّل فلا یجب أن یحاول ذلک من جهة أنه طبیبٌ ولکن من جهة أنه یجب أن یکون فیلسوفا یتکلم فی‌العلم الطبیعیّ؛ کما أن الفقیه إذا حاوّل أن یثبت صحّة وجوب متابعة الإجماع فلیس ذلک له من جهة ما هو فقیه ولکن من جهة ما هو متکلّم. ولکن الطبیب من جهة ما هو طبیب والفقیه من جهة ما هو فقیه لیس یمکنه أن یبرهن علی ذلک بتة، و إلا وقع الدور[38]. بنابراین، جالینوس در طب خود به اندازه‌ای که فلیسوف است، طبیب نیست. اگرچه ابن سینا عموما از آرا و روش او استفاده کرده اما او را همردیف ارسطو نمی‌شمارد. در فن هشتم طبیعیات کتاب الشفا که موضوعش طبایع حیوانی است و بسیاری از مطالب آن با کتاب قانون مشترک است، شاهد تعصب آشکار او به نفع ارسطو و علیه جالینوس هستیم. او جالینوس را "الطبیب الفاضل[39]" و "فَاضل الأطباء[40]" و "محصِّل الأطباء[41]"، می‌نامد أمّا أرسطو را "المعلّم الأول[42]" و "أفضل الحکماء[43]"و "الفیلسوف[44]" می‌خواند. این اقدام، به نفع ارسطو و علیه جالینوس یا علیه جالینوس[45] و اطبایی که در مسیر او حرکت می‌کنند [46]، شگفتی‌آور نیست زیرا از نظر ابن سینا زدودن بیماری و حفظ صحت، که قوام طب و غایت هر طبیبی است از مباحث فلسفه است.

البته روشی که بر اساس آن، قانون در مرحله تالیف و ابتکار طب اسلامی پایه گذاری شد، تنها روش موجود نبود. روش دیگر در ادامه روش بقراط در طب، یعنی طب خالص با روش جالینوسی، به مقابله برخاست. نخستین آثار این مخالفت را در اواخر قرن سوم هجری قمری/نهم میلادی در برخی کتابهای رازی که قصد خروج از روش جالینوسی را داشت، می‌توان مشاهده کرد. پیش از این به نکاتی در مورد کتاب المنصوری او اشاره کردیم. طب با رازی، شروع به رهایی از حوزه فلسفه کرد و کوشید تا مفهوم علمی صحیحی را که بقراط برای آن وضع کرد، یعنی حفظ سلامتی در بدنهای سالم و دفع بیماری از بدنهای ناسالم و برگرداندن سلامتی به آن[47] تداوم بخشد. برای همین در کتاب المنصوری، سخن از بیماریها و معالجه آنها غلبه دارد. رازی از تجربه، بسیار کمک گرفته و ملاحظات بالینی فراوانی به ویژه در "الحاوی فی‌الطب" دارد که از مشاهدات و یادداشتهای شخصی خود برگزیده است[48].

با این وجود، رازی همان گونه که طبیب بود، فیلسوف هم

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

بود و در وجودش طبیب از اثر فیلسوف رهایی نیافته بود[۴۹].

خروج حقیقی اطبای غیرفیلسوف در شرق و غرب سرزمین‌های اسلامی دیرتر از غرب ظهور کردند، از مبادی جالینوسی اتفاق افتاد و شاید این موضوع به ضعف فلسفه در بلاد مغرب در خلال قرون اولیه هجری برگردد زیرا مبحث حقیقی، پس از نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری/یازدهم میلادی، در اندلس هویدا شد. نتیجه این امر پیدایی اطبایی بود که به فلسفه نمی‌پرداختند. نخستین و مهم‌ترین آنها أبو جعفر أحمد بن الجزار (مت. ۳۶۹ ق / ۹۷۹ – ۹۸۰ م) است. کسی که طب در تالیفاتش، کاملا از بخش نظری و مبادی عامه و طبیعیات رهایی یافت و منحصر به بیماریها و معالجه آنها شد و تمام کتابهای طبی که از او به ما رسیده و مهم‌ترینشان "زاد المسافر و قوت الحاضر" است. این کتاب در هفت مقاله و ۱۵۶ باب است و به بیماریهای سر، صورت، دستگاه تنفسی، معده و امعاء، کبد و کلیه، دستگاه تناسلی و پوست پرداخته است. شماره بابها برابر تعداد بیماریهایی است که تحلیل کرده و روش معالجه آنها را توصیف کرده است[۵۰]. این کتاب بخاطر روش واضح و پیراستگی از زوائد فلسفی در قرون وسطای اروپایی مورد عنایت فراوان قرار گرفت و از معدود کتابهایی است که اندکی پس از درگذشت مؤلف، به یونانی برگردانده و دو بار به لاتین و دو بار به عبری نیز ترجمه شد[۵۱].

بنابراین، ابن الجزار در تالیفات طبی خویش، جزئیات طب را از کلیات آن جدا ساخت و کلیات را کلا" کنار گذاشت و به جزئیات پرداخت و طب نزد او علمی بود که موضوعش بیماریها و درمان آنها بود.

این شیوه، جهت و روشی را در تمرین و تالیف، بنیاد نهاد که در آن به بسیاری از آثار بقراط، به اعتبار اینکه طبیبی تجربی است که از قیاس کمک می‌گیرد، توجه شد و از آثار جالینوس به اعتبار اینکه طبیبی قیاسی است که از تجربه کمک می‌گیرد بجز مواردی که از تشخیص بیماری و درمان آن سخن گفته، چیزی دیده نشد. دلیل ما در این مورد برخی ظواهر حاکی از ترجیح تجربه بر قیاس و تشخیص طبی بر تشخیص قیاسی و ملاحظه و اظهار نظر علمی بر استدلال برهانی صرف است. از ظواهر مورد بحث از سه مورد یاد می شود:

الف. گمنامی کتاب قانون در بلاد مغرب و اندلس و بی‌توجهی به آن. قانون بعد از تالیف انتشار وسیعی در مشرق یافت و شروح فراوانی –به ویژه بر قسمت کلیاتش– و خلاصه‌های متعددی بر آن نگاشته شد. اما در بلاد مغرب و اندلس تا اواخر قرن پنجم هجری یا اوایل قرن ششم یعنی در زمان حیات أبی العلاء بن زهر (مت. ۵۲۵ ق/ ۱۱۳۰ م)[۵۲] داخل نشد. بازرگانی نسخه‌ای از قانون را از عراق به اندلس برد و در تعریف آن مبالغه کرد و آن را بعنوان سوغات به ابن زهر هدیه داد تا بدو تقرب جوید. این کتاب پیش از این به دست او نیامده بود. اما چون به قانون نگریست و در آن تامل کرد، آن را نپسندید و به کنار انداخت و در کتابخانه‌اش قرار ندادو با بازکردن شیرازه کتاب نسخه‌های دارویی آن را به بیمارانی که از او نسخه دارویی می‌خواستند ارائه می‌کرد[۵۳]. این در حقیقت موضع طبیب محض در برابر طبیب فیلسوف است. شرح و خلاصه‌ای از قانون در بلاد مغرب و اندلس سراغ نداریم مگر از دو عالم متاخر: أبو عبدالله محمد بن عثمان الصقلّی التونسیّ (مت. حوالی ۸۲۰ ق / ۱۴۱۷ م) که "المختصر الفارسی" با خلاصه کردن قانون برای سلطان حفصی أبو فارس عبدالعزیز تالیف کرد ـ و فارسی منتسب به او است؛ سپس عبد الرزاق بن حماروش الجزائری (مت. بعد ۱۱۶۸ ق /۱۷۵م) که "الجوهر المکنون من بحرّ القانون" را تالیف کرد. البته سه نفر نیز أرجوزهٔ ابن سینا – الألفیّهٔ – را شرح کرده‌اند، دو نفر أندلسی به نامهای أبو الولید ابن رشد فیلسوف (مت. ۵۹۵ ق / ۱۱۹۸ م) و شاگردش أبو الحجاج بن طُمَلُوس (مت. ۶۲۰ ق/ ۱۲۲۳ م)، و سومی طبیبی تونسی به نام أحمد بن عبد السلام الصقلی، (مت. حوالی ۸۳۷ ق /۱۴۳۳ م).

ب. اعمال یداوی. این بخش شامل اعمال جراحی و داغ نهادن و شکسته بندی است و با أبوالقاسم زهراوی (مت. ۴۰۴ ق / ۱۰۱۳ م) به بالاترین حد خود رسید. زهراوی به جراحی و مطالب مرتبط با آن در مقاله سی‌ام کتابش "التصریف لمن عجز عن التألیف" پرداخت. او این مقاله را به بابها و هر باب را به فصولی تقسیم کرده است. باب نخست در مورد داغ نهادن

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

(الکی) است و باب دوم، در مورد جراحی (الجراحة) شامل برش و شکافت و رگ‌زنی و بادکش و زخمها (البطّ والشق والفصد والحجامة والجراحات) و باب سوم، در مورد شکسته‌بندی و جداسازی مفاصل و کشیدن دندان (الجبر والخلع) است. در این کتاب، او هرچه از کتابهای پیشینیان –به ویژه بولس الأجانیطی از قرن هفتم میلادی – یافته یا از طریق تجربه بدو رسیده، گرد آورده است. زهراوی در مقدمه باب سوم تاکید می‌کند: "اعلموا یا بنیّ أنه قد یدّعی هذا الباب الجهّال من الأطباء والعوامّ ومن لم یَتَصَفَّحْ قط للقدماء فیه کتابًا ولا قرأ منه حرْفًا، ولهذه العلة صار هذا الفن من العلم فی بلدنا معدوما و إنی لم ألق فیه قطّ مُحْسِنًا البتّة، و إنما استفدت منه ما استفدت لطول قراءتی لکتب الأوائل و حرصی علی فهمها حتّی استخرجت علم ذلک منها، ثم لزمت التجربة والدرایة طول عمری و قد رسمت لکم من ذلک فی هذا الباب جمیع ما أحاط به علمی و مضت علیه تجربتی"[۵۴].

تجربه و مشاهدات بالینی زهراوی در این کتاب جایگاهی مهم دارند که عواملی آن را آشکار کرده و چهار عنصر مهمتر آنها عبارتند از:

الف. تجارب خود او در داغ و جراحی و شکسته بندی بیماران[۵۵]؛ ب. مشاهدات او و حالاتی که از بیماران توصیف می‌کند[۵۶]؛ ج. مخالفت با پیشینیان در رأی یا عمل[۵۷]؛ د. نقد اطباء و حجامت کنندگان و شکسته بندان که آنها را "الجهّال" می‌نامد و آنها را در اعمال خود، با عوام برابر می‌داند[۵۸].

ج. ممارست در تشریح. که سخن از تشریح قدیمی است و جالینوس در آن پیشکسوت است. اما باز هم تشریح نزد او قیاسی است. تکیه او بر قیاس در تشریح، در کتابش "فی عمل التشریح" مشهود است که در آن بوزینگان را تشریح کرده و نتایج تشریح را بر بدن انسان تطبیق می‌دهد[۵۹].

ابن سینا از نتایج تشریح جالینوس بهره برد و تصور او از تکوین بدن انسان، بر این اساس ساخته شد و کسی چون او دچار اشتباهات فراوان گردید. با این وجود برخی از پزشکان مسلمان، اطبای بیمارستانی بودند و برای آنها امکان تشریح اجساد مردگان و آشنایی با بدن انسان بر اساس مشاهدات علمی فراهم بود[۶۰]. از آنها می‌توان دو نفر را نام برد: نخست، علی بن أبی الحزم ابن النفیس القرشی (مت. ۶۸۷ ق / ۱۲۸۸ م)، که در مصر می‌زیست و رئیس الاطباء و رئیس بیمارستان المنصوری قاهره بود. او مهمترین شارح کتاب قانون است و از مهمترین اجزای شرحش بخش خاص تشریح به نام "شرح تشریح القانون" است که در آن بسیاری از آرای جالینوس و ابن سینا را به نقد کشیده است. از مشهورترین نقدهای او، نقد نظریه آن دو در مورد گردش کوچک خون است[۶۱]. اگر او دنباله روی آنها در فرضیه و قیاس بود، امکان نقادی و درستی نقد برایش فراهم نمی‌شد. در "شرح تشریح" مواضع فراوانی وجود دارد که نشان دهنده آن است که آرا و تصحیحات او برخاسته از مشاهده و عیان است[۶۲]. ابن النفیس طبیبی متمایل به آزمون و تجربه بود و از استدلال قیاسی رو می‌تافت و در این امر بقراطی بود و می‌دانیم که او بقراط را بر جالینوس برتری می‌داد و او را "الإمام[۶۳]" و "الإمام الفاضل[۶۴]" می‌نامید و به شرح کتابهای او –حداقل پنج اثر– پرداخت و ندیده‌ایم که بقراط را چون جالینوس نقد یا از او عیب‌گیری کند بلکه از او دفاع می‌کند و به نفع آرای او دلیل می‌آورد و پاسخ منتقدانش – از جمله جالینوس– را می‌دهد[۶۵].

طبیب دوم، أبو عبدالله محمد بن عثمان الصقلّی است که گفتیم خلاصه‌ای از کتاب قانون را به نام "المختصر الفارسی" تهیه کرد. اما او هم مقید به آرای ابن سینا نبود و بر آن موارد مهمی از جمله اضافات ابن النفیس در "شرح تشریح" افزود. مهم‌ترین اضافات او در دو مبحث، یکی گری چشم و خارش و اشک‌ریزش آن (مرضُ جرب العین أو الحَکّة الملازمة لَهْ) که صقلی اثبات کرد که این بیماری چهار مرحله دارد و این موضوع تا قرن بیستم میلادی فهمیده نشد[۶۶] و دومی بیماری سل بود که قدما سل را بعنوان "زخمهایی در شش" (قروح فی‌الرئة)[۶۷] می‌شناختند و مهمترین علائم آن یعنی سرفه، دفع خون از ریه، تب و لاغری را توصیف کرده بودند اما صقلی آن را با دقت بررسی نمود و نوشت: "و سبب السلّ قرحة فی الرئة، فإن الإنسان إذا جاوز فی النفث أربعین یومًا صار مسلولا

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

یعسر برؤه.و قد یکون عن قروح فی الصدر والحجاب إذا انخرق، وإذا لم ینخرق یسهل التحام تلک القروح لعدم حرکتها.و قد یمتدّ هذا المرض بصاحبه سنین لا سیما إذا کان فی القرحة جفوف و خشکریشة غیر ساعیة[۶۸]". بنابراین، صقلی توانست نوع بیماری و موضع آن را معین کند و زخم در برخی حالاتش مانند جفوف یا خشکیدن سپس خشک ریشگی یا پوسته اندازی ریش یا زخم غیرفعال را توصیف کند؛ توصیفی دال بر مشاهده حسی.در حقیقت تعیین موضع زخم و موضع خشک ریشگی آن بدون تشریح مبتلایان به سل ممکن نبوده است و این امر برای او در بیمارستان الحفصی تونس که وی طبیب آنجا بود، فراهم شد[۶۹].

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که طب اسلامی در مرحله تالیف و ابتکار از نگاه و تصور جالینوسی که در مرحله تاسیس غلبه داشت، خارج شد. مهمترین خروج در موضوع مبادی عمومی عبارت بودند از: جدایی طب از فلسفه، غلبه بخش عملی طب بر بخش نظری، ترجیح تجربه و آزمون بر قیاس و استدلال عقلی صرف، برتری یافتن مشاهدات علمی بالینی بر فرضیات قیاسی. بر این اساس مباحث طبی که پیوندی محکم با حس و تجربه داشت، شکوفا شد و ماده و محتوای علم دگرگون گشت.

۴-۲. ماده و محتوای علم

در حقیقت ماده و محتوای طب نزد مسلمین، با وجود وارد کردن عناصری از طب هندی، از طب یونانی خارج نشد. بنابراین، طب اسلامی، جالینوسی و بقراطی ماند[۷۰].در سطور پیشین نمونهٔ جالینوسی را در مرحله تاسیس و بخش مهمی از مرحله تالیف و ابتکار ملاحظه کردیم و از نتایج آن، غلبهٔ پیوند طب به فلسفه و قیاس بر تجربه و علم نظری بر بخش عملی طب (که در حقیقت همبسته با حفظ سلامتی است) بود. ارتباط طب با فلسفه، منجر شد که طب، جزئی از کل بالاتر از خود شود و سپس تقسیم آن به کلیاتی که به فلسفه شبیه‌تر بود (و جزئیات مرتبط با کلیات و تابع آن بود)، روی داد. این تصور و نگاه گسترده که طبیب را "حکیم" -به مفهوم جالینوسی حکمت- می‌دید، در دانشنامه‌های بزرگ طبی که مؤلفانش قصد جمع کردن بین دو جزء طب عملی و نظری را داشتند، مشهود است. به ویژه در فردوس‌الحکمهٔ از ابن ربّن طبری والحاوی فی الطبّ رازی والکامل فی الصناعة الطبیّة از علی بن العبّاس المجوسی (مت. حدود ۳۸۶ ق/ ۹۹۵ م) والتصریف لمن عجز عن التألیف از ابوالقاسم الزهراوی، و خصوصا کتاب القانون فی الطبّ ابن سینا و سپس کتاب الکلیات فی الطبّ از ابوالولید ابن رشد.

مؤلفان این کتابها که تمام همت خود را در جامعیت و تمامیت آن صرف کرده‌اند، گمان می‌کردند که مباحث مختلف طب، اعم از نظری و عملی و طب خالص و داروسازی (صیدله) را در آن گرد آورده‌اند اما با وجود جامعیت و تمامیت (استیعاب)، به گستردگی طب انجامید و آن را به علمی بسیط و گسترده مبدل کرد زیرا همه مباحثش قابلیت درج در یک کتاب را داشت. پیداست که نگاه اسکندرانی جالینوسی بر پایه "مراتب هفتگانه" بر آن اثر داشت.

اما طرفداران نگاه بقراطی، با این تصور مخالفت کردند و طب را از فلسفه جدا ساختند و آن را علمی تجربی و آزمون کننده در نظر گرفتند که کارکرد آن حفظ سلامتی در بدنهای سالم و دفع بیماری از بدنهای ناسالم و بازگرداندن آن به سلامتی است. این مفهوم بر هر چیزی که با بیماری ارتباط دارد، اعم از انواع و عوامل و علامات و مراحل و مواضعی از بدن که دچار آن می‌شود و بر وسایل درمان و روشهای آن عمومیت یافت. بنابراین طب، علمی قائم به‌ذات گردید که مباحثش مستقل است و تابع علم دیگری که برتر و بالاتر از آن باشد نیست. این استقلال نتایجی داشت که مهم‌ترین آن دو مورد است:

الف. جدا شدن طب از داروسازی (صیدله). داروسازی بخشی از طب عملی و موضوع آن، یعنی علم الأدویة المفردة والمرکبة به تعبیر ابن رشد، عبارت بود از: "معرفة الآلات التی تحصل بها الغایات[۷۱]". یعنی شناخت آلاتی که با آن سلامتی حفظ و بیماری زدوده می‌شود. بر این اساس علم الادویه -حداقل در دانشنامه‌هایی که یاد شد و در نگاه مؤلفان آنها -از اصول و پایه‌های طب یا علمی که در آن برای خودش بحث و جستجو

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

شود و تالیف جداگانه داشته باشد، نبود بلکه مبحثی ملحق به طب و متمم آن به شمار می‌رفت. لکن این تبعیت ادامه نیافت و اطبایی پیدا شدند که بین طب و داروسازی جمع کردند ولی در تالیف، بین آنها فاصله انداختند که از مشهورترین آنها أبو جعفر أحمد بن الجزار است که بین سالهای ۳۲۲ ق / ۹۳۳ م و ۳۳۴ ق / ۹۴۵ م، کتاب الاعتماد فی الأدویهٔ المفردهٔ را نوشت، کما اینکه کتابهای البغیهٔ فی الأدویهٔ المرکبهٔ، "فی‌الحیوان" و "فی مصالح الأغذیهٔ" را هم تالیف کرد، علاوه براین اطبایی پیدا شدند که داروسازی چه در تالیف و چه در ممارست نزد آنها غلبه داشت و از مشهورترین آنها أبو علی یحیی بن عیسی بن جزلهٔ البغدادی (مت. ۴۹۳ ق / ۱۱۰۰ م) مؤلف کتاب منهاج البیان فیما یستعمله الإنسان، وأبو جعفر أحمد الغافقی (مت. ۵۶۰ ق / ۱۶۵ م) مؤلف کتاب الأدویهٔ المفردهٔ، وأبو محمد عبدالله ابن البیطار (مت. ۶۴۶ ق / ۱۲۴۸ م) مؤلف کتابهای الجامع لمفردات الأدویهٔ و الأغذیهٔ، والمُغْنی فی الأدویهٔ المفردهٔ هستند.

ب. پیدایش مباحث طبی مستقل. بحث‌های تخصصی در برخی مباحث طبی، منجر به جدایی مواضع و پیدایش پدیده‌ای شد که شاید بتوان آن‌را آغاز تخصص در طب دانست. مهم‌ترین این مباحث مستقل شده، عبارتند از:

الف. چشم پزشکی (طبّ العیون): کار و تالیف تخصصی در این رشته را گروهی آغاز نمودند که از آن جمله: أبوالقاسم عمّار بن علی الموصلی، مولف کتاب المنتخب فی علاج العیْن، در مصر ـ بین ۳۸۶ ق / ۹۹۶ م و ۴۱۱ ق / ۱۰۲۱ م؛ علیّ بن عیسی الکحال (قرن پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی) مؤلف کتاب تذکرهٔ الکحالین، محمدبن قسّوم الغافقی (قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی) مؤلف کتاب المرشد فی الکحل، و صلاح الدین بن یوسف الکحال (مت. پس از ۶۹۶ ق / ۱۲۹۸ م) مؤلف کتاب نور العیون و جامع‌الفنون .

ب. جراحی: که زهراوی با مقاله سی‌ام کتاب التصریف شهرت یافت .این مقاله جایگاه او را آشکار ساخت و بر تخصص او در جراحی صحّه گذاشت.

ج. تشریح: ابن النفیس با کتاب شرح تشریح القانون، تخصص خود را نشان داد. این کتاب، بخشی از شرح ابن النفیس بر قانون است. لکن امتیاز آن در شرح و نقد آراء پیشینیان، مثل جالینوس و ابن سینا است و خود دال بر عنایت او به مبحث تشریح و ممارست در آن است.

د. طب کودکان، که ابن الجزار کتاب مستقل و تخصصی در موضوع آن به‌نام سیاسهٔ الصبیان و تدبیر نوشت .

ه. طب سالمندان که ابن الجزار کتاب مستقل و تخصصی در موضوع آن به نام طبّ المشائخ و حفظ صِحّتِهم نوشت.

به این صورت ماده و محتوای علم طب از فلسفه جدا گشت و نوع نگارش و بخش‌های آن بازبینی شد و در مواردی که نقص داشت، بسط و گسترش یافت. در مجموع از تمامی آنچه حاصل شد یا به مباحث موجود موارد جدیدی مانند تصحیح آرای نادرست گذشته یا افزودن عناصری جدید به مسائل مورد بحث، اضافه شد و یا به نوآوری در مباحث تازه و ابتکاری انجامید که خود بحث مفصل و جداگانه‌ای دارد.

۵. خاتمه

ریشه علم طب در تاریخ اسلامی، به علوم بیگانگان برمی‌گردد و این علم بر اساس مصادر بیگانه خصوصا یونانی تاسیس شد. طب اسلامی از همان آغاز، مجذوب دو شیوه جالینوسی، و بقراطی شد. شیوه جالینوسی روش مطلوب علمای اسکندرانی و سپس جندی‌شاپوریان بود و این دانش آموختگان جندی‌شاپور بودند که با شاگردانشان طب اسلامی را در اوائل عصر بنی عباس تاسیس کردند. شیوه بقراطی نیز در مرحله تالیف و ابتکار اثری ژرف بر طب اسلامی گذاشت. طب اسلامی در مرحله تاسیس، بیشتر تقلیدی بود و دلیل آن علاقه اطبا برای فیلسوف بودن –حکیم– به شیوه جالینوس و پیوند طب با فلسفه و تبعیت طب از فلسفه بود. اما در مرحله تالیف و ابتکار، طب اسلامی از فلسفه مستقل شد و تنها به مباحث طبی پرداخت و اطبا به گسترش فروع طبی و تخصصی کردن آنها با تالیف و ممارست پرداختند. در این مرحله از گسترهٔ قیاس و استدلال عقلی صرف کاسته شد و تجربه و آزمون و مشاهدات علمی و ملاحظات بالینی رونق گرفت و این امر آنها را به گسترش آرای پیشینیان و تصحیح اشتباهات ایشان و افزودن مطالب جدید و فراوان قادر ساخت.

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

پی‌نوشت‌ها

[1] این نوشتار ترجمه مقاله "فی الطب الاسلامی" است که در وب اسلام ست به نشانی زیر قابل دستیابی است:
http://www.islamset.com/arabic/aheritage/teb/murad.html

بدیهی است که مقاله خالی از اشکال نیست و بخش‌هایی از آن به ویژه در مورد ابن سینا قابل نقد است که بی تردید از نقدهای احتمالی استقبال می‌شود.

[2] الاستاذ الدکتور ابراهیم بن مراد ـرئیس جمعیه المعجمیه العربیه الجمهوریه التونسیه؛ محقق تونسی کتاب تفسیر دیسقوریدس و مؤلف کتابهای: بحوث فی تاریخ الطب و الصیدله عندالعرب، بیروت، ۱۹۹۱م؛ دراسات فی المعجم العربی، بیروت، ۱۹۸۷م؛ المصطلح الأعجمی فی کتب الطب و الصیدله و نیز مقالات: القیمه الوثائقیه فی الإمتاع و المؤانسه لأبی حیان التوحیدی؛ ابن النفیس الطبیب مقارنه بابن‌سینا؛ "منهجیه فی تعریب الأصوات المعجمیه" من مجله المعجمیه (العدد الثانی ۱۹۸۵،تونس)؛ "المعجمیه وعلم المعجم"، مجله المعجمیه، ع ۸، ۹۹۲. وی مبتکر نظام صوتی یکپارچه بر اساس متون قدما و به ویژه متون طبی و تجربه جدید است که در شماره ۲ مجله المعجمیه معرفی کرده است (مترجم ، اطلاعات نویسنده محترم را از درون همین متن و اینترنت گردآوری کرده است).

[3] ابن جلجل، أبو داود سلیمان. طبقات الأطباء و الحکماء تحقیق فؤاد سید. القاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه. ۱۹۵۵؛ ص ۵۴.

[4] الجوزیه ابن قیم. الطب النبوی. تحقیق عبد الخالق، عبد الغنی. القاهره: دار إحیاء الکتب العربیه. ۱۹۵۷؛ صص ۸ و ۱۰۶. و الحدیث فی الصحیحین. در منابع امامیه نیز هر دوی این احادیث نقل شده است: بحارالانوار، ج ۵۹ ص ۶۸.

[5] همان، ص ۱۰۵؛ و ابن جلجل: طبقات الأطباء، ص ۵۴.

[6] ابن جلجل. طبقات الأطباء. ص ۵۴؛ جمال الدین القفطی. تاریخ الحکماء، تحقیق یولیوس لبر، لیبزیغ، ۱۹۰۳؛ صص ۱۶۱ ـ ۱۶۲. أبو العباس أحمد بن أبی أصیبعه. عیون الأنباء فی طبقات الأطباء. ج ۱. تحقیق: ملر، أوغست. القاهره: المطبعه الوهبیه. ۱۲۹۹ ق /۱۸۸۲ م؛ صص ۱۰۹ـ۱۱۳.

[7] ابن خلدون، عبدالرحمان. المقدمه ط. ۲. بیروت: مکتبه المدرسه و دارالکتاب اللبنانی. ۱۹۶۱؛ ص ۹۱۹.

[8] ابن العبری، أبو الفرح. تاریخ مختصر الدول. بیروت: نشره انطون صالحانی. ط. ۲. ۱۹۵۸؛ ص ۱۱۳.

[9] منابع قدیمی در بارهٔ عصر او اختلاف دارند. حسب گفته ابن جلجل (طبقات الأطباء، ص ۶۱) و صاعد الأندلسی (طبقات الأمم، تحقیق لویس شیخو، بیروت، ۱۹۱۲، ص ۸۸) در نیمه دوم قرن اول هجری می‌زیسته چون با مروان بن الحکم که بین ۶۴ ق / ۶۸۴ م و ۶۵ ق / ۶۸۵ م حکمرانی داشته، مرتبط بوده یا به عمر بن عبد العزیز که بین ۹۹ ق / ۷۱۷م و ۱۰۱ ق / ۷۲۰ م حکم می‌رانده است. لکن القفطی (تاریخ الحکماء، صص ۳۲۵ ـ۳۲۶) و ابن أبی أصیبعه (عیون الأنباء ج ۱ صص ۴ـ۱۶۳) نکته‌ای ذکر کرده‌اند که دلالت بر آن دارد که او در قرن اول و دوم می‌زیسته و معاصر أبو نواس (ت حدود۱۴۰ ق/ ۷۵۷ م و مت. حدود ۱۹۸ ق / ۸۱۳ م) بوده است. و این به نظر ما مبالغه است و گمان می‌کنیم او در قرن اول می‌زیسته زیرا ترجمه کناش از أهرن القس در پایان قرن اول مشهور بوده است. (این نخستین کتاب علمی است که به عربی ترجمه شده و به قولی أصلیت ماسرجویه فارسی بوده است- مترجم)

[10] ابن الندیم در الفهرست (تحقیق رضا تجدد، طهران، ۱۹۷۱، ص ۳۵۵) دو کتاب به نامهای "کتاب قوی الأطعمه و منافعها و مضارها" و "کتاب قوی العقاقیر و منافعها و مضارها" برایش ذکر کرده است. و ابن أبی أصیبعه (عیون الأنباء، ج۱، ص۱۶۴) دو کتاب "کناش فی‌الغذاء"ـ که شاید همان "کتاب قوی الأطعمه" باشد که ابن الندیم ذکر کرده است و "کناش فی العین" را بدو نسبت داده است. و"رساله فی أبدال الأدویه و ما یقوم مقام غیرها" از او است و نسخه خطی آن در کتابخانه ایاصوفیه ترکیه موجود است (نک: رمضان ششن و جمیل آقبکار و جواد ایزکی. فهرس مخطوطات الطب الإسلامی باللغات العربیه والترکیه والفارسیه فی مکتبات ترکیا،

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

استانبول. ۱۹۸۴؛ ص ۳۴۰).

[۱۱] ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۹۲. أما ابن الندیم (الفهرست، ص ۳۵۵) می‌نویسد: "فی صدر الدوله"، و القفطی (تاریخ الحکماء، ص ۸۰) "فی صدر المله". یعنی در آغاز دوره اسلام.

[۱۲] الجاحظ، أبوعثمان. کتاب الحیوان. تحقیق: هارون، عبدالسلام محمد. القاهره. ۱۹۳۸ ـ ۱۹۴۳م (۷ أجزاء)، ج۱، ص ۲۵۰، والقصیده فی ج۱، ص ۵۰ ـ ۲۴۹، والبیت مذکور أیضا فی ج۱، ص ۲۴۷ و ج۱، ص ۲۵۰.

[۱۳] همان ج۱ /۳-۲۵۰.

[۱۴] أبوحیان التوحیدی درباره عصر عباسی اول می‌نویسد: "ألا تری أن الحال استحالت عجما کسرویه و قیصریه؟ فأین هذا من حدیث النبوه الناطقه والأمامه الصادقه؟ ولکن لما غلبت علیهم العزه و دخلت النعره فی آنافهم و ظهرت الخنزوانه بینهم سموا آیین (= عادات) العجم أدبا و قدموه علی السنه التی هی ثمره النبوه" (الإمتاع والمؤانسه، تحقیق أحمد أمین و أحمد الزین. القاهرة. ۱۹۳۹ ـ ۱۹۴۴، ۳ أجزاء، ج۲، ص۷۶) ،ترجمه: آیا نمی‌بینی که حال (عرب) استحاله به شکل غیر عرب کسروی و قیصری یافته است؟ این در کجای حدیث گویای پیامبر و امامت راستین مطرح شده است؟... اما چون عزت بر آنها چیره شد و باد به دماغشان افتاد و نخوت میانشان پدیدار شد، عادات غیر عرب را ادب نامیدند و آن را بر سنت که میوه نبوت است، مقدم داشتند.

[۱۵] القفطی: تاریخ الحکماء، صص۶۰- ۱۵۸.

[۱۶] همان ص ۱-۱۰۰.

[۱۷] ابن الندیم. الفهرست. ص ۳۰۴.

[۱۸] همان ص ۳۰۴. کانوا یرزقون جماعه من النقله، منهم حنین بن إسحاق و حبیش بن الحسن و ثابت بن قره و غیرهم، فی الشهر خمسمائه دینار للنقل والملازمه.

[۱۹] نک: در مورد خصائص دو روشی که بحث شد به: "ابن النفیس الطبیب مقارنه بابن سینا. نظرات فی ماده علم الطب و منهج معالجته بین ابن النفیس و ابن سینا"، که درالندوه التراثیه الثانیه (المنظمه الإسلامیه للعلوم الطبیه). الکویت. ۸ـ ۱۰ نوامبر ۱۹۹۷ارائه شد.

[۲۰] بخصوص در "کتاب الفرق" ـ یعنی فرق الطب ـ أصحاب التجربه و أصحاب القیاس و أصحاب الحیل را نام می‌برد و در جوامع اسکندرانیان أولین کتاب از کتب ۱۶ گانه جالینوس برای تعلیم طب بود و"کتاب البرهان" را خود جالینوس برای آغاز تعلیم کتابهایش نام می‌برد و می‌گفت: "ینبغی قبل هذه الکتب کلّها أن یرتاض فی کتابی الذی وضعته فی البرهان من أراد أن یستعمل هذه الصناعه بطریق القیاس" (نک: جالینوس. الصناعه الصغیره. ترجمهٔ حنین بن إسحاق. تحقیق سلیم سالم، محمد. القاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب. ۱۹۸۸؛ ص ۱۹۲- ترجمه: شایسته است پیش از این کتابها، کسی که می‌خواهد در این صناعت (طب) به روش قیاس عمل کند در کتابم که در مورد برهان نوشته‌ام بگردد و تمرین کند)؛ و "کتاب حیله البرْء"، که در آن کیفیت درمان به روش قیاس را توصیف کرده است (نک: ابن أبی أصیبعه. عیون الأنباء ج ۱، ص ۹۳: "کیف یداوی کل واحد من الأمراض بطریق القیاس").

[۲۱] نک: السجستانی، أبوسلیمان. منتخب صوان الحکمه. تحقیق دنلوب، د.م. ص ۷، الفقره ۷: "لیس فی المعموره أحد لیس لجالینوس علیه منّه".

[۲۲] از علامات آن در دوره تأسیس، تعصّب خارج از حد حنین بن إسحاق نسبت به کتاب البرهان جالینوس است: "فإنه أظهر لهذا الکتاب تعصّبا عظیما تجاوز فیه الحد" (نک: السجستانی، أبوسلیمان. منتخب صوان الحکمه. تحقیق دنلوب، د.م. ص ۷، الفقره ۷: و علی بن ربن الطبری عنوان "فردوس الحکمه" را برای مشهورترین کتابش برگزید، و در مقدمه آن نوشت که محتوای آن را از کتب اطباء ـــ خصوصا بقراط و جالینوس ـ و کتب فلاسفه،- خصوصا کتب أرسطو ـ گردآورده است. نک: فردوس الحکمه، تحقیق الصدیقی،محمد زبیر. برلین. ۱۹۲۸؛ ص ۸.

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

[۲۳] مثلا: ابن هندو، أبوالفرح مفتاح الطب و منهاج الطلاب (= الطلب ؟). تحقیق: محقق، مهدی و دانش پژوه، محمد تقی. تهران. ۱۹۸۹؛ صص ۵ ـ ۶۰. علی بن رضوان. الکتاب النافع فی کیفیه تعلیم صناعه الطب. تحقیق السامرائی، کمال. بغداد: جامعه بغداد. ۱۹۸۶؛ صص ۱۳ ـ ۱۰۷ ونیز نک: اسکندر، ألبیر زکی. مدرسه الاسکندریه و مناهج التعلیم الطبی فی أوائل العصر الوسیط. در: مجله معهد المخطوطات العربیه، ۲۳ / ۱. ۱۹۷۷؛ صص ۲۴ ـ ۵۶.

[۲۴] رازی. المنصوری فی‌الطب. تحقیق الصدیقی، حازم‌البکری. الکویت: معهد المخطوطات العربیه. ۱۹۸۷؛ ص ۲۹.

[۲۵] ابن جلجل. طبقات الأطباء. ص ۶۶. کتابا" فی الجذام لم یسبقه أحد إلی مثله".

[۲۶] همان ص ۶۹ کتابا فی "الأغذیهٔ علی تدبیر الصحه لم یسبقه إلیه أحد".

[۲۷] همان ص ۸۵ کتابا فی "داء المالیخولیا لم یسبق إلی مثله".

[۲۸] "فی الجدری والحصبه" و کتابا فی "القولنج".

[۲۹] کذا ورد العنوان فی الفهرست لابن الندیم (تحقیق تجدد، ص ۳۵۷). أما ابن جلجل (طبقات الأطباء، ص ۷۷) فقد قال: "وألف علی بقراط و جالینوس کتابا سماه الشکوک".

[۳۰] القفطی. تاریخ الحکماء. ص ۲۱۵. کان فی "العلم بطریقه أهل الهند فی الطب مثل جبرائیل (بن بختیشوع) فی العلم بمقالات الروم.

[۳۱] ابن أبی أصیبعه. عیون الأنباء.ج ۲، ص ۳۳.

[۳۲] ابن الندیم. الفهرست. ص ۳۰۵.

[۳۳] الطبری. فردوس الحکمه. صص ۵۵۷ ـ ۶۲۰.

[۳۴] ابن هندو. مفتاح الطب. ص ۵۳. جالینوس برای بزرگداشت موضوع طب، طبیب را فیلسوف قرار می‌دهد. فلسفه بطور کلی مشتمل بر طب و غیر طب است و آن را صناعت الصناعات می‌نامند –مانند امیرالامراء و قاضی القضاه– و چون طب دو بخش نظری و عملی دارد، فیلسوف به دلیل آنکه در مورد حقایق همه موجودات بحث و جستجو می‌کند، در طب نظری هم جستجوگر است و در طب عملی هم از آن نظر که جستجو کنندهٔ جمیع خیرات است ،جستجو و بحث می‌کند.

[۳۵] همان ص ۶۷: چون طب با فلسفه مشارکت دارد و حتی جزئی از آن است، صناعت منطق را که ابزار آن و هر علمی است ،بکار می‌گیرد و در آن عباراتی است که مختص اطبا در وضع آن و توافق بر آن است، شایسته می‌بینیم که در کتابمان نکاتی مناسب از گفته‌های منطقیان و فلاسفه را طرح کنم که طبیب به آشنایی با آنها نیاز دارد.

[۳۶] ابن سینا. کتاب القانون فی الطب. ط. بولاق. ۱۲۹۴ ق / ۱۸۷۷ م (۳ أجزاء).ج ۱، ص۳. ماحصل سخن اینکه، طب نظری به اصول و طب عملی به روش کاربرد آن اصول می‌پردازد، گرچه طبیب کار عملی نکرده باشد(مترجم).

[۳۷] "الهلیه" مصدر صناعی من "هل"، مثل "الکمیه" من "کم" و "المائیه" أو "الماهیه" من "ما".

[۳۸] ابن سینا. کتاب القانون. ج۱، ص ۵ . ماحصل سخن اینکه هنگامی که برخی از طبیبان، اقدام به اثبات عناصر و مزاج و مانند آن که موضوع علم طبیعی است می‌کنند به خطا رفته‌اند. اولا، در طب چیزی را وارد کرده‌اند که از آن نیست و می‌پندارند چیزی را تبیین می‌کنند و به اعتلای علم طب کمک کرده‌اند درحالی که چنین نیست. پس چیزی که ضرورت دارد، این است که طبیب موضوعاتی چون عناصر اربعه و وجود مزاجها و اخلاط و قوا و ارواح و انواع آنها را به عنوان اصول موضوعه و بدون نیاز به استدلال و برهان بپذیرد. این قانون کلی را هم به عنوان اصل بپذیرد که یک حالت بدون موجب و علت تغییر نمی‌کند. سپس سایر موضوعات را برحسب نوع آن از طریق مشاهده و تجزیه و تحلیل بپذیرد؛ مانند بیماریها، علتهای ویژه آنها، نشانه‌ها و راههای حفظ سلامت و درمان بیماریها که با پرسشهای علمی مربوط به کمیت و کیفیت و مانند آن ،آنها را توصیف می‌کند مثلا در مورد اخلاط بپرسد، آیا علت از اخلاط است؟ نوع آن چیست و اندازه آن از نظر کمیت و کیفیت کدام است و مانند آن، و چون برای هر تغییر حال و ثباتش سببی

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

هست، پرسش از عوامل چقدر است و در مورد اعضاء و منافع آنها، ضروری است به حس و تشریح برخورد کند و چیزی که ضروری است، تصور کند و برهان بر آن بیاورد. امراض و عوامل، جزئی و علامات آن است و اینکه چگونه بیماری را رفع و سلامتی را حفظ کند. پس لازم است که بر آن چیزی که مخفی است، به تفصیل و تقدیر و توقیت، برهان بیاورد. جالینوس هنگامی که بر بخش اول اقامهٔ برهان می‌کرد، از جهت طبیب بودنش ضروری نبود اما از جهت فیلسوف بودنش ضرورت داشت که در علم طبیعی سخن گوید همانطور که فقیه هنگامی که می‌خواهد صحت وجوب متابعت اجماع را اثبات کند، از جهت فقیه بودنش این کار را نمی‌کند بلکه از جهت متکلم بودنش چنین می‌کند. ولی طبیب از جهت طبیب بودن و فقیه از جهت فقیه بودن نمی‌تواند بر این امر برهان قطعی بیاورد؛ وگرنه دور از واقع می‌شود.

[۳۹] ابن سینا. الشفاء ـ الطبیعیات: ۸ – الحیوان، تحقیق: منتصر، عبد الحلیم؛ زاید، سعید؛ اسماعیل، عبدالله. القاهره: الهیئه المصریه العامه للتألیف والنشر. ۱۹۷۰؛ صص ۱۴۷، ۱۹۸، ۲۵۹، ۲۷۱.

[۴۰] همان، صص ۴۰، ۱۴۶، ۲۵۳.

[۴۱] همان، صص ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۷ والمحصّل لغه هو الذی یحقق الأمر و یبینه، و هو الذی یمیز الفضه من حجاره المعدن، أو الذهب من الفضه (محصل کسی است که چیزی را محقق و تبیین می‌کند. کسی که نقره را ازسنگ معدن یا طلا جدا می‌کند).

[۴۲] همان، صص ۴۶، ۵۱، ۶۱، ۱۴۵.

[۴۳] همان، ص ۱۴۶.

[۴۴] همان، صص ۱۴۷، ۲۵۴.

[۴۵] نک، همان، بخصوص فصل دوم از مقاله نهم و عنوانش: "فی احتجاج جالینوس علی الفیلسوف و نقض ذلک و تسخیفه" (صص ۱۴۷– ۱۵۷)؛ که در آن خشمگینانه او را به بیش از حد کند ذهنی متهم می‌کند ("البلاده المجاوزه للحد" ص ۱۵۰).

[۴۶] همان، ص ۱۴۶، و جالینوس ضعف جدی در مبادی متهم می‌کند ("ضعیف جدا فی المبادی) نیز نک: ص ۴۰.

[۴۷] رازی. المنصوری. ص ۲۹: "حفظ الصحه فی الأجساد الصحیحه و دفع المرض عن الأجساد السقیمه و ردها إلی صحتها".

[۴۸] لکن باید از مبالغه در این مورد پرهیز کرد. موضوع به گونه‌ای نیست که برخی تصور کرده‌اند که رازی: "بر اهمیت مشاهدات بالینی جدید و غیر مقید به مبادی نظری تاکید می‌کند. در کتاب الحاوی، مبادی اساسی علم بالینی جدید یافت می‌شود و هیچکس از او تا قرن هجدهم میلادی پیروی نکرد تا شیوه بقراطی جدید پیدا شد" (نک: مقدمه تحقیق کتاب القولنج للرازی. لمحقّقه: حمامی، صبحی حمود. حلب: معهد التراث العلمی العربی. و الکویت: معهد المخطوطات العربیه. ۱۹۸۳؛ ص ۸).

[۴۹] من آثار الفلسفه فی طب الرازی عنایته بالقسم النظری من الطب فی کتابیه المنصوری والحاوی، و تألیفه کتاب "الطب الروحانی" الذی أراده "قرینا للکتاب المنصوری الذی غرضه فی الطبّ الجسمانی و عدیلا له" (نک: الرازی، أبوبکر. الطب الروحانی. ضمن: رسائل فلسفیه. تحقیق بول کراوس، القاهره ۱۹۳۹، ص ۱۵)، و این کتاب در روانشناسی (طب النفس) و محتوایش فلسفی است.

[۵۰] نک در مورد کتاب و محتوای آن: بن مراد، إبراهیم. بحوث فی تاریخ الطب والصیدله عند العرب. بیروت: دار الغرب الإسلامی. ۱۹۹۱؛ صص ۳۰۷ – ۳۴۹؛ فیه تحقیق أربعه من أبوابه.

[۵۱] نک در مورد ترجمه‌های زاد المسافر المرجع السابق، صص ۲۰۲ – ۷. و کتاب بخصوص با متن یونانی و لاتین آن مرجعی گشت که دانشجویان در آموزش و استادان در تدریس و طبیبان در درمان از آن بی نیاز نیستند.

[۵۲] ابن أبی أصیبعه. عیون الأنباء. ج ۲، ص ۶۵.

[۵۳] همان‌جا.

[54] Abulcasis. On surgery and instruments. A definitive edition of the Arabic text with English translation and commentary. Spink MS and Lewis GL. California: University of California Press. 1973; p 677.

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

و در این کتاب متن عربی مقاله سی‌ام و ترجمه انگلیسی آن آمده است، گرچه صفحات ترجمه مقدم بر متن عربی است.
ترجمه متن: فرزندانم! بدانید که نادانانی از اطبا و عوام و کسانی که کتابی از پیشینیان تورق نکرده و مطلبی از آن‌ها نخوانده‌اند، مدعی این باب هستند و به همین علت این شاخه از علم در سرزمین ما از دست رفته و ناچیز است و من کسی را که در آن به نیکی وارد باشد، هرگز نیافته‌ام و آنچه را که یافته‌ام، بخاطر مطالعه زیاد کتب پیشینیان و علاقه شدید به فهم آنها بوده تا اینکه علم را از آنها استخراج کردم. سپس در تمام عمرم ملازم تجربه و درایت شدم و همه آنچه را بدان احاطه علمی یافتم و تجربه کردم، در این باب برایتان نوشتم.

[۵۵] همان، صص ۱۵، ۱۷۹، ۳۰۵، ۳۷۹، ۶۱ ـ ۵۵۹، ۸۱ ـ ۵۷۹، ۶۰۷، ۵ـ۶۱۱.

[۵۶] همان، صص ۱۱۷، ۱۶۹، ۴۸۱.

[۵۷] همان، صص ۱۹، ۱۱۹، ۱۵۱.

[۵۸] همان، صص ۵، ۲۷۷، ۶۷۷، ۶۹۷.

[59] Galenus: Anatomicarum administrationum. Libri qui supersunt novem - Earundem interpretatio arabica Hunaino Isaaci filio ascripta. Garofalo I (editor). Napoli: Istitituto Universitario Orientale. 1986.
یعنی: فی عمل التشریح، تحقیق ایوان گاروفالو، ناپل (صص، ۱/۱۰، ۲۲، ۴۲، ۱۷۸، ۱۹۰.

[۶۰] این سخن درست نیست .بنا به قواعد شرعی، تشریح جسد مسلمان مجوز ندارد و هنوز هم چنین است و خود ما در دوران تحصیل طب، برای تهیه جسد و به اصطلاح کاداور برای درس آناتومی، دچار مشکل بودیم؛ با این حساب تکلیف قرنها پیش معلوم است (مترجم).

[۶۱] ابن النفیس، أبو الحسن علاء الدین بن أبی الحزم. شرح تشریح القانون. تحقیق: قطایه، سلمان. القاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب ۱۹۸۸,؛ صص ۲۹۳، ۳۸۴، ۳۸۷ و ۳۸۹.

[۶۲] همان، صص ۱۱۹، ۳۳۷، ۳۸۸. نک: پیرامون مسأله تشریح نزد ابن النفیس و نقد او بر آراء جالینوس و ابن سینا بحث ما: "ابن النفیس الطبیب مقارنه بابن سینا" مذکور در پاورقی (۱۹)، و در آن مقاله، مفصل سخن گفته‌ایم.

[۶۳] ابن النفیس. شرح تشریح القانون. ص ۳۱۷، و نیز نک: شرح فصول إبقراط. تحقیق: زیدان، یوسف و عبد القادر، ماهر. القاهره: الدار المصریه اللبنانیه. ۱۹۹۰؛ ص ۲۱۷.

[۶۴] ابن النفیس. شرح تشریح القانون. ص ۳۲۰.

[۶۵] همان، ص ۳۱۸، و نیز نک: شرح فصول بقراط. صص ۴ـ۱۹۳.

[۶۶] بن میلاد، أحمد. تاریخ الطب العربی التونسی. تونس. ۱۹۸۰؛ ص ۲۰۱.

[۶۷] ابن سینا. القانون. ج ۲، ص ۲۴۸.

[۶۸] متن (چاپ عکسی نسخه خطی کتاب) در: بن میلاد، أحمد. تاریخ الطب العربی التونسی. صص ۵ـ۱۱۴.

[۶۹] همان، ص ۱۱۳.

[۷۰] کلیت موضع قابل بحث است. علامه مجلسی (بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۳۷)، با ذکر حدیثی از قول خطابی می‌نویسد: "ثم قال الطب علی نوعین الطب القیاسی و هو طب الیونانیین الذی یستعمله أکثر الناس فی أوسط بلدان أقالیم الأرض و طب العرب و الهند و هو الطب التجاربی". این نشان می‌دهد که در سوی مشرق، طب در بین اطبای نامشهور، کماکان تجربی بوده کما اینکه طب النبی هم چنین است و قیاسی بودن طب، بهٔ دلیل اشتهار حکمای بزرگی چون شیخ الرئیس، شهرت بیشتری یافته و در ذکر قیاسی بودن حکما هم مبالغه روا نیست (مترجم).

[۷۱] ابن رشد، أبو الولید . الکلیات فی الطب. تحقیق شیبان، سعید و الطالبی، عمار. القاهر: المجلس الأعلی للثقافه. ۱۹۸۹؛ ص ۱۹.

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]

[Downloaded from jiitm.ir on 2025-09-08]